

جلسه‌ی چهارم

۲	مقدمه
۳	استخراج گزاره‌های قرآنی.....
۳	عرضه مفاهیم تربیتی بر قرآن
۴	حالات عرضه مفاهیم بر قرآن
۴	۱. تایید گزاره توسط قرآن.....
۵	۲. نفی گزاره توسط قرآن
۵	۳. حالت بی طرفی قرآن درباره گزاره
۶	حوزه مباحات در قرآن.....
۶	پرسش و پاسخ
۸	مباحات در حوزه توصیفات
۹	فرق مقام ثبوت با اثبات.....
۹	مساله تکامل
۱۰	کشف روش‌های تربیتی قرآن
۱۰	قواعد تربیت برای تحلیل قرآن
۱۰	نظام روشی در تعلیم و تربیت.....
۱۱	تربیت عام و خاص
۱۲	فرق اخلاق و تربیت
۱۳	معنای تفسیر تربیتی.....
۱۴	ارتباط تفسیر تربیتی با حوزه‌های علوم تربیتی
۱۵	نیاز علوم به موضوع.....
۱۵	منطق و موضوع علم.....

مقدمه

مقدماتی در مباحث تفسیری بیان شد که اولین مقدمه، مباحث روش شناسی علوم و معارف و تفسیر متون اسلامی بود و ایده و الگویی که برای آن طراحی شده بود.

دومین مقدمه انواع تفسیر از لحاظ تربیتی و موضوعی و تقسیماتی که در این زمینه داشت و دو مقدمه بیان نمودیم و ارجاع به بعضی از منابع داده شد.

تنظیم بحث این گونه است که مقدمه‌ی اول این بحث، همان مباحث روش‌شناسی دانش‌های اسلامی و استنباط از متون دینی است که در مباحث قبل بیان شد.

مقدمه‌ی دوم همان تفسیر تربیتی و موضوعی و اقسام آن و معانی و مفاهیم و اقسام آن‌ها بود.

مقدمه‌ی سوم و چهارم که حقیقت مقدمه‌ی سوم می‌شود مفهوم‌شناسی تربیت و مفاهیمی که برای تربیت است و به جلد اول فقه تربیتی ارجاع داده شد.

در جاهای دیگر و بعضی منابع دیگر که در آن جا حدود ده اصطلاح برای تربیت ذکر شده است، ممکن است در ضمن مباحث به بعضی از آن‌ها اشاره شده باشد.

مقدمه‌ی چهارم، رابطه‌ی علوم انسانی و اجتماعی با معارف دینی و با قرآن است که این هم به بعضی از منابع ارجاع داده شده است و در بعضی از سخنرانی‌هایی که بنده در جاهایی داشته‌ام و از آن هم صرف‌نظر می‌کنیم، گرچه در هر دو مقدمه اگر وارد شویم، مطالب مهمی وجود دارد و هم جای بست و تحلیل و تبیین فراوانی هم وجود دارد.

مقدمه‌ی پنجم در حقیقت همان چیزی است که به آن پرداخته و آن بحث تفسیر تربیتی و انواع و اقسام و محورهای آن می‌باشد.

در این مبحث اقسام و محورهایی از تفسیر تربیتی ذکر شد، که در این مبحث آن را فهرست و تکمیل می‌کنیم.

تفسیر تربیتی می‌تواند دامنه و قلمروها و محورهایی داشته باشد که به راجع به آن مباحثی را بیان می‌نماییم.

استخراج گزاره‌های قرآنی

اولین محور و قلمرو تفسیر تربیتی و کار تفسیر تربیتی استخراج گزاره‌های قرآنی در زمینه‌ی مباحث تربیت و علوم تربیتی است.

ما به قرآن با روش تربیتی یا موضوعی مراجعه می‌کنیم برای این که گزاره‌های قرآن در حوزه‌ی مبانی اهداف، اصول، روش‌ها، مراحل، موانع و سایر محورهایی که در حوزه‌ی تعلیم و تربیت مطرح است استخراج می‌کنیم. این یک کار اساسی است، در این جا ما به سراغ مدالیل قرآنی می‌رویم و آن مدالیل قرآنی که در یکی از این محورهای تعلیم و تربیت و یا شاخه‌های علوم تربیتی یا موضوعات تربیتی در قرآن وجود دارد را استخراج می‌کنیم، این یک کار مهم است.

در خصوص این محور اول، مثلاً در تربیت خانوادگی «یا ایها الذین آمنوا قوا أنفسکم و أهلیکم نارا» که یک آموزه‌ی تربیتی در حوزه‌ی خانواده است و نظائر این از آیات و مدالیل قرآنی که در زمینه‌های مربوط به علوم تربیتی یا اصول و مبانی و روش‌ها و عوامل و موانع و... استخراج می‌کنیم.

در این محور اول، تبعاً ما باید به این نکته توجه داشته باشیم که این آموزه‌های قرآنی در حوزه‌ی مسائل و مبانی علوم تربیتی و تعلیم و تربیت این‌ها یک تأثیری در علوم تربیتی و دانش تعلیم و تربیت به جا خواهد گذاشت.

به عنوان نمونه، این گزاره‌ها می‌تواند در حوزه‌ی مبانی باشد و در مبانی تعلیم و تربیت جاری شود و آموزه‌هایی را برای ما بیان کند، در حوزه‌ی اهداف باشد، در حوزه‌ی اصول و روش‌ها باشد و قهراً در کل علوم تربیتی و شاخه‌های مختلف علوم تربیتی هم این آموزه‌های دینی می‌تواند تأثیر بگذارد، مبانی را تغییر دهد یا جهت گیری‌هایش را مشخص کند و یا در درون مسائل حوزه‌ی علوم تربیتی تأثیر گذار باشد.

این محور اول است که دامنه‌ی وسیعی دارد و بسیار هم مهم است و کم و بیش هم در این زمینه کار شده است و البته جای کارهای بیشتری وجود دارد.

عرضه مفاهیم تربیتی بر قرآن

محور دوم در حوزه‌ی تفسیر تربیتی همان چیزی است که بیشتر به نوع تفسیر موضوعی از نوعی که مرحوم شهید صدر می‌فرمودند، مرتبط است و از آن الهام می‌گیرد.

این روش در واقع این است که ما مبانی و اصول و روش‌ها و داده‌های دانش تعلیم و تربیت و علوم تربیتی را اخذ کرده و این‌ها را بر قرآن عرضه کنیم.

این هم یک محور دیگری است که در همه‌ی حوزه‌ها و در حوزه‌ی تفسیر تربیتی است، داده‌ها و نتایج علوم تربیتی در هر یک از شاخه‌های علوم تربیتی، را اخذ کرده و این معلومات و گزاره‌های تعلیم و تربیت را مورد نظر قرار داده و به محضر قرآن کریم عرضه می‌نماییم و ملاحظه می‌گردد که داوری قرآن در مورد این داده‌ها و معلومات و انتاجات علمی چیست.

حالات عرضه مفاهیم بر قرآن

در این جا طبعاً ما با یکی از این سه حالت بر اساس همان روابط علوم انسانی و اجتماعی با معارف قرآنی، مواجه هستیم.

یک وقت است که این گزاره را که عرضی به قرآن می‌کنیم و با یک روش درست می‌خواهیم داوری قرآن را درباره‌ی این گزارش به دست بیاوریم یکی از این سه حالت را پیدا می‌کند:

۱. تأیید گزاره توسط قرآن

حالت اول تأیید است، وقتی که ما این گزاره را اخذ کردیم، عرضی به قرآن که می‌کنیم می‌بینیم قرآن آن را تأیید می‌کند.

فرض بگیرید بر اصل تدریج یا رعایت تفاوت‌های فردی که این‌ها قواعدی است که در روان‌شناسی یا در تعلیم و تربیت یا در مبانی تربیت است که این گزاره را گرفته و به محضر قرآن برده تا ببینیم قرآن چه می‌گوید.

حالت اول این است که قرآن آن را تأیید می‌کند که ممکن است همین گزاره‌هایی که بیان شد در قرآن تأیید شود، این حالت اول تأیید هم خودش حداقل دو نوع می‌شود، تأیید کلی است و یا تأیید فی الجمله و جزئی است، این همراه با یک ملاحظاتی می‌باشد، این حالت تأییدی است.

البته در این جا باید خیلی محتاطانه عمل کرد و در دام تفسیر به رأی اسیر نگشت. این گزاره‌هایی که توضیح مبانی تعلیم و تربیت است، خواه مبانی روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، سیاسی یا فلسفی یا گزاره‌هایی که در حوزه‌ی خود تربیت است، اصول و روش‌ها و امثال آن، در هر یک از این حوزه‌ها یک داده و یک معلوم و انتاج و گزاره را عرضه می‌کنیم. حالت اول این است که با یک روش درست سراغ قرآن می‌رویم و می‌بینیم قرآن این را تأیید می‌کند، کلیاً او جزئياً که این یک حالت است، که مواردی از این قبیل وجود دارد.

۲. نفی گزاره توسط قرآن

حالت دوم این است که قرآن این گزاره را نفی می‌کند، وقتی این گزاره را به محضر قرآن می‌بریم، ملاحظه می‌شود که قرآن این را نمی‌پذیرد. به عنوان مثال، گروهی از متفکران چنین می‌گویند که آموزش دین یا تربیت دینی در کودکی نباید انجام شود به دلایلی که برای آن ذکر می‌کنند و مقالات و کتبی هم در این زمینه وجود دارد. نتیجه‌ی این استدلال‌ات این می‌شود که نباید تربیت دینی را در متن نظام آموزشی قرار داد و برای آن ادله و دلایلی هم ذکر می‌کنند، این را به قرآن یا متون دیگر عرضه می‌کنیم و می‌بینیم که قرآن نفی می‌کند. یا نمونه دیگر اینکه ما تلقین را که ممکن است در یک تفکر تربیتی به تلقین خیلی حمله شود، وقتی آن را عرضه می‌کنیم، می‌بینیم که در این جا نگاه دین این طور نیست، این نفی هم نفیاً کلیاً او جزئياً، این هم یک حالت دیگر در این محور دوم است.

۳. حالت بی طرفی قرآن درباره گزاره

یک حالت هم حالت سکوت است، این است که یک اصل، روش، قاعده، مبنا، این را به منبع قرآنی عرضه می‌کنیم و می‌بینیم در متون دینی چیزی در اثبات یا نفی نیست، که این هم یک حالت است. حالت اول اثبات و تأیید بود کلیاً او جزئياً، حالت دوم نفی یا سلب بود کلیاً او جزئياً.

حالت سوم حالت بی طرفی و سکوت است، مثلاً چیزی که در روان‌شناسی به عنوان مبنای تربیت گفته شده است یا در تعلیم و تربیت یا در اقتصاد تربیت یا در مدیریت تربیت گفته شده است، وقتی این را به محضر قرآن می‌بریم می‌بینیم سکوت است و چیزی در اثبات و نفی آن وجود ندارد.

حوزه مباحات در قرآن

در خصوص این حالت سوم این نکته باید بیان شود که مرحوم شهید صدر یک بحثی راجع به منطقه الفراغ دارد که به یک تفسیر آن حوزه‌ی مباحات است که در میان قدما به عنوان حوزه‌ی مباحات یا حداقل مباحات به معنای لااقتضایی مطرح است.

چون دو نوع اباحه داریم:

۱. اقتضایی

۲. لا اقتضایی

در واقع منطقه الفراغ، حوزه‌ی اقتضائات به معنای عام یا مباحات به معنای لا اقتضایی است، چون اباحه همان گونه که در اصول بیان شده است یک اباحه‌ی اقتضایی و یک اباحه‌ی لا اقتضایی وجود دارد.

اباحه‌ی اقتضایی به این معنا است که یک مصلحت و عنایتی است که طرفین قصه برای شخص آزاد بگذارد. یک وقتی مصلحتی در این آزادی نیست، مصلحتی در الزام و ترجیح أحد الجانبین وجود نداشته است.

اباحه‌ی به معنای خاص نه اباحه‌ی به معنای عام که اباحه‌ی به معنای خاص این است که یکی از پنج حکم است، یعنی حوزه‌ی مباحات وجود داشته است که یکی از تفاسیر منطقه الفراغ این است، به معنای عامش یا به معنای خاص لا اقتضایی که در احکام وجود دارد.

پرسش و پاسخ

یک سئوالی که برای ما مطرح است این است که منطقه الفراغ که در حوزه‌ی گزاره‌های تجویزی و فقهی و حکمی است را به حوزه‌ی گزاره‌های توصیفی شبیه‌سازی کنیم.

در قرآن همان طور که قبلاً بیان شد، گزاره‌های توصیفی وجود دارد، بیان واقعیت می‌نماید، از واقعیات مربوط به این عالم یا ماورای این عالم، از واقعیات مربوط به انسان یا چیزهای غیر انسانی سخن می‌گوید.

به هر حال گزاره‌های توصیفی فراوانی که در قرآن است و گزاره‌های تجویزی به نحو اخلاقی و فقه نیز وجود دارد.

در آن جا ما حوزه‌ی مباحات یا منطقه‌ی الفراغ که گفته شده است در حوزه‌ی تجویزیات و مشخصاً احکام فقهی است، طبعاً در اخلاق هم این متصور است. آیا در حوزه‌ی توصیفیات هم چنین چیزی متصور است؟ به نظر می‌آید که بله متصور است، حداقل بنابر بعضی مبانی، به این معنا که اسلام و قرآن و متون دینی ما در بعضی از زمینه‌های هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و جهان‌شناسی وارد شده است و در آن جا اظهار نظر کرده است، بهشت، جهنم، انسان، ویژگی‌های انسان و... و توصیفاتی که در قرآن و به دنبال آن در سنت وجود دارد.

اما در یک بخش دیگری هم ما سراغ داریم که قرآن در آن جا ساکت است، دستاوردهای فراوانی که در علوم مختلف فلسفی، ریاضی، طبیعی و در علوم انسانی و اجتماعی و... که می‌بینیم این همه قواعد و ضوابط و چیزهایی که استنشاق می‌شود، این موارد که ما عرضه‌ی به متون دینی بکنیم گاهی می‌بینیم دین در آن جا یک سخنی متناظر با این بحث علمی گفته است، اثباتاً او نفیاً، جزئياً او کلیاً، اما خیلی جاها شاهد می‌کنیم که قواعد و ضوابطی آمده است که با روش درست و حداقل در ظواهر و روی اصول اجتهادی که استفاده می‌کنیم، در قرآن و متون دینی، چیزی نمی‌بینیم.

ممکن است در لایه‌های بطون قرآن و متون دینی آن‌ها هم باشد، کما این که ما از این در بحث مبانی اجتهاد دفاع کردیم، احادیثی که در جامعیت دین وجود دارد، به چند گروه تقسیم شده و از این گروه از احادیث که دلالت می‌کند که بطون قرآن حاوی همه‌ی حقایق عالم است دفاع می‌کنیم، این موارد، دلایل متقن دارد، روایت معتبر هم دلالت بر این می‌کند، اما ظاهر قرآن چنین نیست، ما بحث ظواهر قرآن، عرضه و استنباط و اجتهاد و داوری داریم که ما می‌توانیم روی اصول و ضوابط اجتهادی بگوییم قرآن در این جا چه گفته است.

یک بخشی از گزاره‌ها را که می‌بینیم، در آن جا قرآن ورود پیدا کرده است اثباتاً او نفیاً، اما در یک قسمت‌هایی هم قطعاً این طور است که می‌بینیم که روی روش اجتهادی، می‌بینیم که این جا قرآن و منابع دینی ما ساکت است، این در واقع نظیر منطقه‌ی الفراغی است که مرحوم شهید صدر جعل اصطلاح کردند یا به اصطلاح مباحاتی که قدما می‌گفتند و در آن جا در واقع یک حوزه‌ی آزاد گذاشته است.

مباحثات در حوزه توصیفات

ما در حوزه‌ی توصیفات و هم یک حوزه‌ی آزاد چنین شکلی داریم، البته یک دیدگاه‌هایی وجود دارد که اصولاً کشفیات عقل، بنا بر بعضی تفسیرها و بنا بر فرمایش حضرت آقای جوادی این است که همه‌ی این‌ها، چون از عقل بشر است و عقل هم یک منبع دینی است، می‌توان این‌ها را دینی تلقی کرد.

ما این را قبول نداریم و حداقل دینی به معنای خاص این‌ها را نمی‌دانیم و بنابراین در یک حوزه‌هایی می‌بینیم که دین وارد نشده است، ظاهر دین با روش اجتهادی و ظاهر در این جا جزو منطقه الفراغ است، بهره‌برداری از آن‌ها جایز است و گاهی حتی اسلام تأکید هم می‌کند.

اما این که گفته شود این گزاره‌ای که در این روان‌شناسی آمده است یا آن جا آمده است، این گزاره، گزاره‌ی دینی است، این محل سؤال و تردید است، البته این یک بحث حساسی است و با آن مباحث روش شناسی و معرفت دینی ارتباط دارد.

به نظر می‌آید حداقل دینی به معنای خاص نیست، یعنی این گزاره‌ای که با روش اجتهادی در قرآن می‌بینیم به آن پرداخته شده است، حالا یا به صورت مستقیم کشف کردیم یا وقتی عرضه شد، مشاهده نمودیم که این با آن سازگار است، این به این معنا دینی به معنای خاص قطعاً نیست، یعنی در متن دین نیامده است، اما این به این معنا نیست که اسلام آن را قبول ندارد بلکه اسلام در مورد آن سکوت دارد، مگر این که کسی آن دیدگاه را بپذیرد و بگوید که عقل در یک دایره‌ی وسیعی جزو منابع دینی می‌شود و آن وقت به عنوان این که عقل بشر و علم و دانش بشر به این بحث رسیده است.

بنابراین این هم جزو دین است، این محل بحث است و به نظر تمام نیست، گرچه بعضی از اساتید بزرگوار تا حدی ظاهر کلامشان این است.

چنین می‌توان گفت که دینی به معنای این که دین این را نفی نکرده است، با دستگاه معرفت دینی سازگار است و ناسازگار نیست، به این معنا می‌توان گفت که این شکلی دینی است، ولی دینی به معنای خاص نیست، بنابراین دینی به معنای خاص یعنی گزاره‌ای باشد که خود دین برای آن در منابع عنایت و تأکیدی داشته باشد و ظاهراً چنین نیست و عقل هم که گفته می‌شود که جزو منابع است، آن عقل مستقل قطعی است که محدوده‌ی آن خیلی کم است و آن هم در گزاره‌های تجویزی است، در توصیفات معلوم نیست آن قاعده حاکم باشد، ولی دینی اگر بخواهیم تعمیم بدهیم و

بگوییم دینی به معنای سازگار با دستگاه معرفت دینی است و ناسازگار نیست، به این معنا ممکن است بگوییم این‌ها دینی است.

این حالت سومی است که در این جا وجود دارد. بنابراین در محور اول گزاره‌های موجود در علوم تربیتی یا هر دانش دیگری، این را که به محضر یک متن یا منبع دینی می‌بریم، بر حسب آن سعه و دامنه‌ای که متون دینی دارند و قرآن و دامنه و سعه‌اش وسیع است، این هم محل بحث است، ولی به هر حال روی هر مبنایی که اتخاذ کردیم، این‌ها را که بر آن عرضه می‌کنیم می‌بینیم که داوری کرده است، اثباتاً أو نفیاً، که این‌ها جزئی یا کلی است، یا این که نسبت به آن سکوت نموده است.

فرق مقام ثبوت با اثبات

البته این در مقام ثبوت قضیه است، در مقام اثبات ممکن است در یک جایی ما وقتی که این اصل یا قاعده‌ی زیست‌شناسی یا تربیتی یا هر چیز دیگر را به قرآن عرضه کنیم در مقام اجتهاد نتوانیم تعیین تکلیف کنیم، آن مقام اثباتش است، گاهی آدم نمی‌تواند و مردد می‌ماند و نمی‌تواند حلش کند.

مساله تکامل

مثل بحث تکامل که بعضی از افراد می‌گویند قرآن آن را تأیید می‌کند و بعضی‌ها می‌گویند آن را رد می‌کند و ممکن است کسی در میان این ادله و تعارض ادله، نتواند تصمیم بگیرد، آن داستان دیگری است البته در تعارض ادله در گزاره‌های توصیفی همان قواعد تعارض و تراحم یا تعارض ادله که در اصول گفتیم جاری شده یا نشود و در این باره باید بحث نمود.

غالباً آن ادله‌ی تعارض، ناظر به فقه و تجویزیات است، البته بعضی در توصیفیات هم می‌آید، خود این هم داستان دیگری دارد که باید در اصول و اصول عام استقشاق معارف اسلامی یا اصول ناظر به توصیفیات، تعیین تکلیف شود.

کشف روش‌های تربیتی قرآن

محور سوم کشف روش‌ها و شیوه‌های تربیتی حاکم بر قرآن و چگونگی فعالیت تربیتی خداوند در قرآن است، ما منظر سیره‌ای داریم، یعنی نمی‌خواهیم بگوییم قرآن در این باره چه گفته است، می‌خواهیم ببینیم خودش در مقام هدایت و تغییر در فرد و جامعه و انسان چگونه تأثیر می‌گذارد و چه روش‌ها و شیوه‌هایی بر این حرکت تربیتی قرآن حاکم است، که خود جای تأملات فراوانی است.

قواعد تربیت برای تحلیل قرآن

محور چهارمی که می‌توان تصریح نمود این است که ما از قواعد تعلیم و تربیت برای تحلیل و تفسیر قرآن استفاده کنیم، ممکن است با بعضی محورهای قبل تداخل داشته باشد، ولی در حدی است که ما محور چهارم و جداگانه قرار دهیم.

با ابزار انسان قرآن را تفسیر و تحلیل می‌کند، با این منطقی می‌خواهیم ببینیم که قرآن در این جا شکل اول یا شکل دوم است و چگونه استدلال کرده است، یعنی با ابزار و تور منطقی در تفسیر قرآن وارد می‌شویم که این مانعی ندارد، یا با ابزار ادبیات عرب قرآن را معنا می‌کنیم، از علوم روشی که جزو لوازم تفکر بشر است، استفاده کنیم، برای این که به واسطه قرآن تبیین کنیم و توضیح دهیم و توجیه کنیم و تحلیل کنیم، این مانعی ندارد، این منافات با این ندارد که قرآن خود بنفسه نور است و تبیان است.

این موارد قواعد فطری و عقلی بشر است که حاکم بر تفکر است و می‌توان همین را به عنوان یک ابزار برای فهم قرآن به کار گرفت، منطقی باشد، ادبیات باشد، چه صرف و نحو، چه معانی بیان و امثال این موارد، در واقع ما یکی از راه‌هایی که می‌توانیم در مقام تفسیر به کار ببریم، از دانش‌های روشی و مناهج مطرح در این دانش‌های روشی استفاده کنیم و برای تحلیل و تبیین و تفسیر و استنشاق مسائل از قرآن به کار ببندیم.

نظام روشی در تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت هم خودش یک دستگاهی است که روش‌های تعلیم و تربیت را استخراج می‌کند و دستگاه‌سازی می‌کند، ما در تعلیم و تربیت یک نظام روشی داریم، یک دانش کاربردی است، در درون تعلیم و تربیت یک دستگاه متادولوژی روش‌شناسی تعلیم و تربیت است.

اگر از این حیثی که خود این یک دستگاه روش‌شناسی است، از این بهره بگیریم برای این که قرآن را بشناسیم، در محور قبلی ما کار به دستگاه بیرونی نداریم، در خود قرآن غور می‌کنیم ببینیم قرآن چگونه با انسان و روح و روان انسان بازی و تعامل می‌کند که این بیشتر درون متنی است.

ولی در محور چهارم از بیرون ما یک دانش تولید شده به عنوان روش و مجموعه‌ای از روش‌ها و دستگاه روشی از این استفاده می‌کنیم برای این که فراز و فرود و تأثیرات قرآن را در حوزه‌ی تعلیم و تربیت کشف کنیم، عین این که ما از منطق استفاده می‌کنیم برای این که تحلیل کنیم قرآن چگونه کار و استدلال می‌کند به عنوان نمونه در آیه، «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَى اللَّهِ لَفَسَدَتَا»، در این جا ما از دستگاه منطق استفاده می‌کنیم و می‌گوییم قیاس استثنایی است، مقدمه و تالی‌اش آن طور است و همان دستگاه منطقی را بر این تطبیق می‌دهیم، این تطبیق هم هیچ مانعی ندارد، چنین چیزی در حوزه‌ی تعلیم و تربیت هم در ارتباط با تعلیم و تربیت ساخته و پرداخته‌شده‌ی بیرونی است، تا آن جایی که مورد اطمینان باشد، این را می‌توانیم ببینیم با آن ابزار چگونه می‌شود از قرآن استفاده کرد، این در واقع یک نوع روش در مقام تفسیر تربیتی است، منتها ما در این جا یک محور قرار می‌دهیم، برای این که گاهی با همین روش و محور می‌شود یک سری مسائل و موضوعات جدید را استکشاف کرد.

این چهار محور و چهارنوع در واقع مواجهه‌ی تربیتی با آیات قرآن است یا تفسیر تربیتی می‌باشد، البته همه‌ی این‌ها تفسیر تربیتی به معنای عام است و همه‌ی این را شامل شود، ولی ممکن است هر یک از این‌ها یک معنای خاصی برای تفسیر تربیتی قرار دهیم.

این چهار نوعی است که تا آن جایی که من به ذهنم می‌آید در این جا متصور است، ممکن است نکات دیگری هم بر این اضافه کنید. این یک مبحث بود که دامنه‌ی تفسیر تربیتی را از یک زاویه نشان داد.

تربیت عام و خاص

در مقدمه‌ی پنجم نکته‌ی دیگری هم وجود دارد، ما هنوز وارد معانی تربیت نشده‌ایم، اما باید در این حد بیان کرد که تربیت گاهی از لحاظ شمولش نسبت به اخلاق به یک معنای عام و یک معنای خاص تقسیم می‌شود. ما دو مقوله در مقام تغییر در انسان داریم، حقیقت تربیت یک تغییر ویژه‌ای در حوزه‌ی روح و روان و یکی از ساحت‌های وجودی انسان است، البته نه از قبیل تغییراتی که پزشک می‌دهد یا ممکن است مهندسی ژنتیکی انجام دهد، بلکه تغییراتی که به نحوی از حوزه‌ی شناخت ولو خیلی ضعیف، عبور کند.

فرق اخلاق و تربیت

تربیت نوعی تغییر است، این تغییر را گاهی خود انسان در خودش می‌دهد و گاهی تغییر را دیگری در انسان ایجاد می‌کند، این همان جایی است که اخلاق و تربیت از هم جدا می‌شود، اخلاق دو محور دارد:

۱. فضیلت‌شناسی

۲. رذیلت‌شناسی

این یک بخش اخلاق است. بخش دوم دانش اخلاق این است که چگونه این فضیلت و رذیلت را در خویش ایجاد یا از خود دور کنیم، کلاً دانش اخلاق به این دو بخش تقسیم می‌شود، محور اول و بخش اول آن فضیلت‌شناسی و رذیلت‌شناسی است، محور و بخش دوم دانش اخلاق کیفیت اکتساب فضائل و اجتناب از رذائل است، و لذا در تعریف اخلاق هم قدما چنین می‌گفتند «مَعْرِفَةُ الْفَضَائِلِ وَ رِذَائِلِ وَ كَيْفِيَّةُ الْاِكْتِسَابِ وَ الْاجْتِنَابِ» این دو بخش کلی است.

بخش دوم اخلاق همان روش‌ها است و لذا دانش اخلاق هم یک دانش بنیادی فضیلت‌شناسی و رذیلت‌شناسی است و هم یک دانش کاربردی روش‌شناسی است که کیفیت‌ها و اصول و روش‌ها و شیوه‌ها را تبیین می‌کند، یعنی در آن حوزه‌ی دوم اخلاق که روش‌ها و کیفیت باشد، ما اصول و روش‌ها داریم، قواعد و روش‌هایی وجود دارد، عوامل و موانع این تغییری که کسی می‌خواهد در خودش ایجاد کند، یعنی شبیه همان اصول و روش‌ها و عوامل و موانع که در آن جا می‌شود طراحی کرد و کمتر به این شکل طراحی شده است.

متأسفانه علم اخلاق در دامن حوزه‌های ما رشد متناسبی به هیچ نحو نداشته است. این اخلاق است، حوزه‌ی دوم اخلاق یک مباحث روش‌شناختی است که ناظر به ایجاد تغییر در حوزه‌ی درون است، این یک تفاوتی که علم اخلاق با تربیت دارد. در بخش دوم اخلاق یعنی در تغییرات درونی، این است که این جا تغییر دست‌ساخته‌ی خود شخص برای خودش است، تغییر طراحی شده‌ی توسط خود شخص است یعنی در واقع خود تربیتی است.

البته تفاوت‌های دیگری هم دارد، یک تفاوتش این است که دامنه‌ی علم اخلاق با وسعتی که در تربیت به آن تربیت فنی و حرفه‌ای و... می‌گوییم، به آن شکل نیست، گرچه در آن جاها هم باز اخلاق وجود دارد، ولی یک تفاوت‌هایی دارد، که در این جا خود تربیتی و خود دگرگون‌سازی است.

در حوزه‌ی تربیت که می‌آییم آن جا ما وقتی در یک بخش مبانی و اهداف می‌آید، آن جا یک فصلی است که بیشتر جنبه‌ی توصیفی دارد یا اگر هم تجویزی است، تجویزیات کلی است که با اخلاق می‌تواند نزدیک‌تر شود، یک بخش آن نیز در حوزه‌ی اصول و روش‌ها می‌آید، ما از تربیت در حوزه‌ی اصول و روش‌ها ناظر به آن اصول و روش‌هایی هستیم که کسی می‌خواهد به کار بگیرد، برای این که در دیگری تغییر ایجاد کند، این روشن است.

بنابراین یکی از تمایزات این دو این است که آن ایجاد تغییر توسط خود شخص در خودش است و دومی ایجاد تغییری است که دیگری انجام می‌دهد، البته دواثری هم هستند که جاهایی بر هم منطبق می‌شوند، بلکه انطباق ایجاد تغییر در خویش با ایجاد تغییر در دیگری انطباقش خیلی بالا است برای این که همیشه وقتی می‌خواهد در دیگری تغییر ایجاد بکند به نحوی خودش را فعال می‌کند که در خودش تغییر ایجاد کند، با تنوع و طیفی که دارد.

وقتی که سخنی از تربیت بیان می‌کنیم، گاهی معنای عام است، یعنی تربیت که گفته می‌شود، چه خود تربیتی و خودپروری، خودسازی و چه دگرسازی که هر دو را شامل می‌شود. گاهی هم است که به معنای خاص دقیق‌تر است، یعنی تغییراتی که برای دیگران طراحی می‌شود و برای ایجاد تغییر در دیگری تمهید می‌شود.

معنای تفسیر تربیتی

ما وقتی تفسیر تربیتی می‌گوییم این نکته هم روشن است که ما تفسیر تربیتی را به معنای عام نمی‌گوییم، گرچه در مبانی تربیت به معنای خاص و اهدافش وجوه اشتراک و انطباق با حوزه‌ی اخلاق فراوان است و لذا خیلی از چیزهایی است که در مبانی تربیت که وارد شویم مثلاً آن ویژگی‌های روان‌شناختی انسان که در قرآن که وارد شویم خیلی از آن‌ها چیزهایی است که هم دست مایه‌ای می‌شود برای خودسازی و اخلاق و هم دست مایه‌ای می‌شود برای دگرسازی و تربیت به معنای خاص، در هر حال ما در این جا بیشتر روی تفسیر تربیتی به معنای خاص متمرکزیم که دگرسازی و تربیت به معنای خاص است، نه تربیت به معنای عام که شامل خودسازی و حوزه‌های اخلاقی هم می‌شود، و البته این به معنای این نیست که در بخش مبانی و حتی اصول و قواعدش یک نکات اشتراک و انطباق نیست بلکه در حوزه‌ی مبانی نکات اشتراک این‌ها کم نیست، نکات اشتراک و انطباق زیادی هم دارد و لذا فکر می‌کنیم تفسیر اخلاقی یک چیزی است و تفسیر تربیتی چیز دیگری است، یک تفسیر اخلاقی نیاز داریم برای

این که ببینیم حوزه‌ی اخلاق در قرآن چگونه نگاه شده است، از مبانی و فضائل و رذائل و... تا شیوه‌ها و روش‌های خودسازی، آن جا هم یک دستگاهی نظیر همین تفسیر تربیتی در تفسیر اخلاقی هم لازم است و یک بحث هم تفسیر تربیتی داریم که در برابر تفسیر اخلاقی قرار می‌گیرد، می‌شود هر دوی این‌ها را یک عنوان عامی بدهیم، مثلاً تفسیر تربیتی به معنای عام ولی مقصود ما در این جا همان تفسیر تربیتی به معنای خاص است.

ارتباط تفسیر تربیتی با حوزه‌های علوم تربیتی

نکته‌ی دیگر این است که تفسیر تربیتی را می‌توان شمول داد و به کل حوزه‌ی علوم تربیتی تعمیم داد، یعنی در واقع تفسیر تربیتی یعنی سر و کار ما با همه‌ی داده‌های علوم تربیتی و رشته‌های علوم تربیتی است و عرضه‌ی هر نوع داده و معلوماتی که در این‌ها و قرآن است و استکشاف هر نوع گزاره‌ی تربیتی که با حوزه‌ی وسیع علوم تربیتی ارتباط داشته باشد، این یک نگاه است که در آن صورت دامنه‌ی تفسیر تربیتی خیلی شمول دارد و حتی اقتصاد تربیت، مدیریت تربیت و امثال این‌ها را شامل می‌شود یا حتی تاریخ تربیت یا شعب و رشته‌های مختلفی است که وجود دارد و می‌شود ما در تفسیر تربیتی بیشتر به حوزه‌ی همان نظام تربیتی و فرایندی که مبتنی بر یک مبانی است و اصول و روش‌ها همان پنج شش محور اصلی است، در واقع ما بیشتر مبانی و اهداف و اصول و روش‌ها و عوامل و موانع و... را بیشتر متمرکز شویم و از این هم می‌شود یک مقدار ریزتر شد و در خصوص اصول و روش‌ها و شیوه‌ها کار کنیم یعنی به مبانی و اهداف بپردازیم، مبانی تربیت یعنی مبانی انسان‌شناختی، معرفت‌شناسی، جهان‌شناسی که در حوزه‌ی تربیت اثر دارد آن‌ها را هم می‌شود وارد نشویم و هم می‌شود وارد شویم.

تفسیر تربیتی را می‌شود به گونه‌ای تعریف کنیم و دامنه‌اش را پهن کنیم که شامل مبانی و اهداف شود، کل آن دستگاہ را شمول داشته باشد و در آن صورت دامنه‌اش زیاد می‌شود، وقتی وارد تفسیر تربیتی می‌شویم باید مبانی انسان‌شناختی تربیت، مبانی روان‌شناختی و جامعه‌شناختی و... را هم باید توجه کنیم، می‌شود هم بگوییم که ما نگاه اصلی مان در تفسیر تربیتی معطوف به همان حوزه‌ی متصل به عمل است که اصول و روش‌ها است، آن آخرین حلقاتی که به کار گرفته می‌شود برای این که در دیگری و نمودهای عینی و آخرین اجزاء علت تامه‌ای که با آن در دیگری تغییر ایجاد می‌شود، که همین‌ها اصول و روش‌ها است و به این بپردازیم.

این هم یک طیفی از معانی یا دایره‌های تفسیر تربیتی است که در یک طیف می‌شود تفسیر تربیتی را جوری سفره را پهن کنیم در آن درجه‌ی خیلی وسیع و عام و قلمرو وسیعش که اقتصاد تربیت و مدیریت تربیت و تاریخ تربیت و فلسفه‌ی تربیت همه این‌ها را شامل شود. می‌توان بخشی از دامنه را کنار گذاشت ولی در حد مبانی و اصول و روش‌ها و اهداف این محدوده را بیاوریم، می‌شود بیابیم خاص اصول و روش‌ها به همان معانی که مستحضر هستید به آن بپردازیم. این هم تابع تصمیم ما است که چگونه وارد شویم و در کدام از این‌ها ورود پیدا کنیم، این‌ها سه مرحله‌ی واقعی است که تمایزش روشن است، اما این که ما کدام را محور قرار دهیم این تابع تصمیم ما است.

نیاز علوم به موضوع

ما در بحث نیاز علوم به موضوعات قائل شدیم که علم نیاز به موضوع دارد، این که بعضی فرمودند نیاز موضوع ندارد مثل حضرت امام و... آن درست نیست، علم نیاز موضوع دارد، عملاً علم در دامن موضوع پیدا می‌شود، علی‌الاصول این است و استثنائاتی به خاطر یک جهاتی دارد که آن هم جای خود را دارد. اما این که ما علوم را از هم جدا کنیم این بخش زیادش تابع تصمیم و انتخاب ما است، برای این که می‌شود موضوعات را در یک بخشی که حالت عام و خاص دارد، می‌شود انتخاب کنیم و بگوییم که روان‌شناسی یک علم است، و می‌شود بگوییم روان‌شناسی مجموعه‌ی علوم است مثلاً روان‌شناسی شخصیت را چیز جدایی بگیریم.

منطق و موضوع علم

دقیق‌ترین مباحث در بحث موضوع علم و تمایز، همان‌هایی است که در منطق آمده است، یعنی در شرح مطالع‌اساس‌الاعتباس و جوهر‌النظیر این‌ها در بخش کتاب برهان دقیق‌ترین مطالب در آن جا آمده است و بخشی از این اختلافاتی که در اصول آمده است، اگر در آن جا دقت شود، یک بخشی از آن حل می‌شود. به هر حال این هم تابع این است که ما کدام یک از این دایره‌ها را انتخاب کنیم.

مقصود اصلی تفسیر تربیتی

ما در تفسیر تربیتی تقریباً یک حالت میانه‌ی بین دوم و سوم و مبنا قرار می‌دهیم، یعنی به مبانی تعلیم و تربیت و اهداف هم می‌پردازیم، اما نه مبانی خیلی عام و گسترده مثلاً ما در مبانی انسان‌شناختی آن هم نه انسان‌شناسی

فلسفی، بلکه انسان‌شناسی روان‌شناختی یعنی آن حالات و ویژگی‌ها که در قرآن ریز شده است، نه مجرد که آن را در این جا نمی‌پردازیم.

ولی در حوزه‌ی ویژگی‌های روحی و روان‌شناختی انسان وارد می‌شویم، انتخاب ما در مقام بحث‌های آینده‌مان که بیشتر هم به سمت این که تفسیر موضوعی داشته باشیم رفتیم، شاید اولین محورمان همان مبانی روان‌شناختی باشد یعنی مباحث روان‌شناختی در حوزه‌ی انسان‌شناسی باشد. این هم یک بحث دیگری است که در این جا وجود دارد. با ملاحظه‌ی این‌ها طبعاً می‌شود نکته‌ی دیگری را هم توجه کرد که تفسیر تربیتی به مفهومی که ما طراحی کردیم، هم به حوزه‌ی مباحث مبنایی و فلسفی می‌پردازد، هم به حوزه‌ی اخلاق تربیت می‌پردازد و هم به حوزه‌ی فقه تربیت می‌پردازد، ما در هر یک از این سه داوایر اصلی معارف دینی در تفسیر تربیتی خواهیم پرداخت.

تا این جا ما در حقیقت پنج مقدمه را مطرح کردیم که سه تا از آن‌ها را تا یک مقدار بحث کردیم و دو را هم ارجاع دادیم. اولین مقدمه‌ی ما روش‌شناسی استنباط از منابع و متون بود و دامنه‌ی وسیعی داشت با آن ایده و الگوی جدیدی که عرض کردیم باید پیش رود. دوم بحث ترتیبی و موضوعی و اقسام و معانی و مفاهیم آن بود که در بحث ما خیلی دخیل بود. سوم همان علوم انسانی و قرآن بود که آن را وارد نشدیم، یکی هم تربیت و مفاهیم بود که آن را هم ارجاع داده‌ایم.